

تجزیه و ضد تجزیه

انتخاب باراک اوباما توام بود با گمانه زنی های فوق العاده خوشبینانه که از رنگ پوست و دین پدری اش، که خود به عدم اعتقاد به آن به کرات اصرار ورزیده است، ناشی میشد.

اگر به کروئولوژی وقایع و رویدادها ظرف چند ماه اخیر در منطقه و بخصوص در افغانستان توجه نمائیم و همه را در یک جمع بندی در مقابل خویش قرار دهیم، بدون شک به تشخیص اهداف نهائی سناریست این درامه ها یک قدم نزدیکتر خواهیم شد.

آیا کشورهای مسلمان، اعم از عرب و عجم و بخصوص کشورهای منطقه از افغانستان تا نیم قاره هند گاهی از خود پرسیده اند که چرا اکثر تروریستان و یا حد اقل اکثر سازماندهندگان فعالیت های تروریستی که روز تا روز با عملیات خویش اوضاع منطقه را وخیم جلوه داده اند، اکثراً شهروندان همان کشورهای اند که تحت نام مبارزه با تروریسم هر روز به تعداد نفرات و وسایل و ماشین آلات جنگی خویش در منطقه میافزایند؟

از اسامه بن لادن، که در ابتدا در چوکات تطبیق برنامه های سازمان استخباراتی امریکا در مقابله با ارتش سرخ وارد پاکستان شد، تا مجریان عملیات تروریستی در بمبئی، همه بنا به علائقی به کشور های غربی وابسته و به نحوی از انحا از همان طریق وارد منطقه شده و به فعالیت های تروریستی مشغولند.

حوادث بمبئی تلاشی بود برای جدیت بخشیدن به اختلافات مذهبی میان هندوها و مسلمانان ساکن در هندوستان که تا پیش نهاد سازمان استخباراتی اسرائیل غرض اشتراک در ختنی سازی آن دنبال شد؛ مگر با تصمیم خردمندانه دولتمردان هندی پیشنهاد سازمان متذکره پذیرفته نشد. اگر هندوستان به این پیشنهاد اسرائیل لیبیک میگفت، بدون شک آشوب گسترش یافته و صبغه مذهبی کسب نموده اختلافات سیاسی هند و پاکستان رنگ مذهبی اختیار مینمود و در آنصورت جنگ قربانیان خویش را فقط از میان مسلمانان و هندو ها گرفته زمینه را برای تجزیه ها در منطقه آماده میکرد.

آنچه به افغانستان ارتباط میگیرد، تلاشهای کشورهای غربی در امر تجزیه کشورهای منطقه چندین بار در اینجا به ناکامی انجامیده است. پس از پیشرفت طالبان از طریق بادغیس و میمنه تا تالقان و ناکامی طرح قصر سفید تحت اداره دیموکراتها، از انتصاب آقای کرزی به صفت نماینده امارت اسلامی افغانستان تحت رهبری طالبان صرف نظر شده، آقای کلتنن با فیر چند راکت کروز به ولایت خوست خشم خویش را که از عدم تطبیق طرح مطابق پیشبینی ها ناشی میشد، فرو نشانند. بدینترتیب اوضاع الی انتخاب جورج بوش به صفت رئیس جمهور اضلاع متحده روال معمولش را میپیمود.

گورج بوش که همچون اکثر جمهوریخواهان کلید درب ورودی به شرق میانه بزرگ را در عراق جستجو مینمود تا در افغانستان، به تعقیب حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی جبراً به افغانستان لشکر کشیده و افغانستان در صدر سیاستهای خارجی اش قرار گرفت. او که با حمایت کمپانی های نفتی که نماینده بزرگترین آنها به صفت معاون ریاست جمهوری ظاهر شد، با قصد لشکرکشی به عراق بر اریکه قدرت تکیه داد و به همین دلیل هم، باوجود آنکه در افغانستان مصروف نبرد بود، یک قسمت قابل ملاحظه ای از نیروهایش را، تحت بهانه جلوگیری از دستیابی صدام به سلاح اتمی، به عراق نیز فرستاد.

عملکردها و تعهدات کرایه نشینان قصر سفید از جورج بوش اول تا باراک اوباما مبین آنست که هرکدام تکنیک های جداگانه را برای ستراژی واحد طوری بکار گرفته اند که دیموکراتها را دستیابی به امیال شان را بیشتر از طریق افغانستان و جمهوریخواهان از طریق عراق ممکن میدانند.

عده ای از تحلیلگران سیاسی، اضلاع متحده ای تحت زعامت جورج بوش اول را در ردیف یکی از مشوقین عمده صدام در امر حمله به کویت قرار میدهند. هرچند بعداً خود به بهانه دفاع از کویت، بر علیه عراق وارد جنگ شد. از اینکه عامل ظاهری مداخله نظامی کشورهای غربی، در راس اضلاع متحده امریکا مرفوع گردیده بود و از سوی هم دوره ریاست جمهوری جورج بوش اول به پایان میرسید، بناءً از تعقیب و پیگیری این جنگ، باتوجه به اهمیتی که دیموکرات ها به افغانستان قایل بودند، صرف نظر به عمل آمد.

یکی از عوامل عمده ای که متکی به آن اضلاع متحده نمیخواهد به داستان القاعده در منطقه خاتمه بخشد در هراس از رفع عامل مداخله نظامی نهفته است که در آنصورت آماج انتقادات رقبای نظامی، سیاسی و اقتصادی خویش قرار

گرفته به سرنوشت شوروی سابق دچار خواهد شد و الی (چنانچه متخصصین امور نظامی خوب به این نکته واقف اند) برای امریکائیان، که یک شبه طالبان را از هشتاد درصد خاک افغانستان بیرون رانده بودند، ساده بود تا با تعقیب جدی تر آنها را کاملاً از افغانستان بیرون رانده و یا دستگیر مینمودند.

آنچه به افغانستان ارتباط میگیرد، همانطوریکه پیشبینی میشود، با آمدن اوپاما منیث نماینده دیموکرات های اضلاع متحده در قصر سفید، فعالیت ها پیرامون مسایل مربوط به افغانستان بیشتر از دوره زمامداری بوش دوم کسب جدیت نموده است.

پرواز غرض مطالعه منطقه از فضا توسط آقای هالبروک فرستاده ویژه امریکا برای افغانستان و امریکا، بیش از آنکه یک ماموریت دیپلماتیک را افاده نماید، به یک ماموریت نظامی شباهت دارد.

تربند های مستقیم و غیر مستقیم جهت ایجاد فاصله میان اقوام مختلف ساکن در افغانستان، باوجود آنکه بعضاً اثرات خود را داشته و گاه گاهی نتایج آن در نوشته ها و سخنان بعضی از نماینده های اقوام مختلف، اعم از تاجک، پشتون و هزاره و ...، انعکاس یافته و آنرا میتوان احساس کرد؛ مگر تا کنون، تا آن حدی کسب شدت ننموده است که توانایی آنرا داشته باشد تا عطش اجانب معلوم الحالی را که از آنسوی ابحار به اینجا آمده اند ارضا نماید.

با پیشنهاد تشکیل نیروهای اربکی میشد امکان رویکار آمدن دیموکراتها را در راس حکومت اضلاع متحده حدس زد. هرچند این پیشنهاد به ابتکار یکی از اعضای کابینه آقای کرزی صورت گرفته بود؛ مگر خصوصیت و خصلت حکومت پوشالی به همه هویداست و یا، شاید هم، آقای حنیف اتمر خواسته است با ایجاد نیروهای اربکی وحدت ملی را از طریق حاکمیت قوم واحدی، جبراً تحمیل نماید تا از خطریکه بوی تجزیه از آن به مشام میرسد جلوگیری نموده باشد. ولی به هر ترتیب چنین اقدامی جز آتش زدن نفاق های قومی در میان افغانها به نفع بیگنگان نتایج دیگری را به دنبال نخواهد داشت.

این قلم در مقاله تحت عنوان **تمثیل ضعف و اشتباه** نوشته بودم که آقای کرزی و شاید هم کشورهای غربی که در افغانستان حضور نظامی دارند، خواسته اند تا مبتکر پیشنهاد تشکیل نیروهای اربکی و افغانیزه کردن افغانستان را در یکی از وزارت های کلیدی که از آن طریق تطبیق طرح خاورمیانه بزرگ تسهیل و سرعت بخشد، انتصاب نموده اند. پس از گذشت مدت کوتاهی دیده شد که آقای اتمر تشکیل نیروی جدیدی را که متشکل از افرادی اند که نه پولیس اند و نه ملیشا اعلان نمود، و مهمتر از همه اینکه گفته شده است که این نیرو ها در ابتدا از **جوانان مناطق نا امن تشکیل و وظیفه امنیت شاهراه ها** به آنها واگذار خواهد شد.

این درست مانند آنست که آقای اتمر از دیگران بخواهد تا او را دیگر ضابط حنیف نه بلکه جنرال حنیف خطاب نمایند؛ در حالیکه اگر او را ضابط و یا جنرال خطاب نمایم او همان حنیف اتمر خواهد بود.

مهمتر اینکه موضوع تشکیل نیروهای ویژه بدنبال حملات طالبان بر دیپو های ناتو مستقر در آنسوی سرحد اعلان شد و جندی بعد نماینده نانو اعلان نمود که آن سازمان تصمیم گرفته است تا منبعد نیروهایش به محض شناسایی، قاچاقچیان مواد مخدر را از بین ببرند. شاید آنها محاسبه نموده اند که در صورت تلفات غیر نظامی که افشای آن بمنظور دستیابی به اهداف استراتژیک نتوانست به تشکیل نیروهای اربکی بیانجامد، قربانیان حوادث را قاچاقچیان مواد مخدر معرفی نموده خود را از زیر بار انتقادات برهانند.

دور از امکان نخواهد بود که عده ای از طالبان، بنا به موافقه قبلی با نماینده ناتو، چندین بار به دیپوهای قوتیهای ناتو در پاکستان حمله نموده، آنرا به آتش کشیده و بالاخره پل منطقه خیبر را که افغانستان را به پاکستان وصل مینماید منفرج نموده در اخیر اعلان نمایند که حملات آنها مؤثر بوده است.

سازمان اتلانتیک شمالی و مقامات امریکائی از حکومت افغانستان و فساد اداری در آن شدیداً انتقاد نموده و وجود فساد اداری را بیشتر از طالبان و عملیات آنها در تاخیر پیروزی قوتیهای بین المللی مسقر در افغانستان بر طالبان و القاعده مؤثر دانسته تصمیم اتخاذ نمودند تا جهت جلوگیری از قاچاق مواد مخدر که حکومت افغانستان، بنا به آلودگی ادارات به فساد نتوانست در آن ساحه موفق جلوه نماید، به نیروهای خویش دستور دهند تا در صورت شناسایی قاچاقچیان مواد مخدر بالای آنها فیر نموده و آنها را در محل از بین ببرند.

آقای حنیف اتمر که دیگر بر پست وزارت داخله تکیه داده است، به اسرع وقت تشکیل نیروهای ویژه ای را - که غیر از همان نیروهای اربکی نیست - متشکل از جوانان مناطق نا آرام، به منظور تامین امنیت شاهراه های مواصلاتی، در چوکات وزارت امور داخله اعلان نمود.

سازمان پیمان اتلانتیک شمالی بارها درمورد انتقال کاروانهای تدارکاتی خویش از طریق جمهوری فدراتیف روسیه به افغانستان توافق مقامات روسی را مطالبه نموده است و بنا به گزارش اخیر ریچارد گالپین، خبرنگار بی بی سی در مسکو، سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه اعلام نموده است که مسکو تقاضای امریکا در رابطه به حمل کالاهای تدارکاتی ناتو از طریق خاک روسیه به افغانستان، را پذیرفته است.

آقای لاوروف همچنان تاکید نموده است که روسیه قبل از دادن هرگونه اجازه بخصوصی، منتظر کسب اطلاعات درباره مشخصات کامل محموله های غیرنظامی تدارکاتی آمریکا خواهد ماند.

با قبول این تقاضا از جانب جمهوری فدراتیف روسیه کاروانهای اکمالاتی سربازان ناتو در افغانستان از قبیل سوخت، مواد دارویی و غذایی از مسیر روسیه و از طریق یکی از بنادر شمال (حیرتان یا شیرخان بندر) به افغانستان منتقل خواهد شد.

طرح دیگری که عملی شدن آن چندان منطقی به نظر نمیآید، عبور کالاهای تدارکاتی ناتو از طریق ایران به افغانستان است.

هرچند ایران و آمریکا در سقوط و برانداختن رژیم طالبان در افغانستان در موضع مشترکی قرار گرفته و غیر مستقیم با همدیگر همکاری نموده اند، ولی اینبار مسئله طور دیگریست، زیرا هیچ مرجعی نمیتواند ایران را قانع سازد که این محموله ها همه وارد افغانستان شده و از طریق استخدام اجیران آمریکا در اختیار مخالفین رژیم ایران قرار نمیگیرند.

مهمترین راهیکه که میتواند جانشین تورخم برای انتقال کاروانهای متذکره به افغانستان شود، دو پلیست که بر فراز دریای آمو احداث و افغانستان را از طریق حیرتان و شیرخان بندر بالترتیب به ازبکستان و تاجکستان وصل مینماید. ولی آنچه که موجبات نگرانی را آماده میسازد اینست که اکثر مردمان ساکن در مسیر حیرتان - کابل و شیرخان بندر - کابل را اقوام غیر پشتون تشکیل داده اند و از جانبی آقای اتمر نیرو های نیو اربکی خویش را از جمع جوانان مناطق نازارام؛ چون هلمند، خوست، پکتیا، پکتیکا و قندهار استخدام نموده و حامیان بین المللی هم ریختن خون افراد را تحت نام قاچاقچی مباح دانسته اند و در صورتیکه بیگانه ها از چنین حقی برخوردار باشند، هموطنان ما که در ترکیب نیروهای نیو اربکی آقای اتمر تنظیم یافته ان، بیشتر از بیگانگان این حق را برای خویش محفوظ میدارند. در نتیجه اقوام مختلف ساکن در صفحات شمال کشور، با جزئی ترین اشارت و تشویق عناصر فرصت طلبی که خواب تجزیه افغانستان را میبینند، قیام نموده، آتش یک جنگ قومی مشتعل شده افغانستان را تا حدی خواهد سوخت که تجزیه به عنوان یگانه و بهترین نسخه علاج برایش توصیه خواهد شد.

یکتن از هموطنان عزیز ما به اسم محمد امین بسمل که بعد از استماع مصاحبه محترم بروفیسور روستار ترکی و فیصله های نشستی که به گفته خود شان در آلمان داشته اند، از شنیدن امکان تجزیه افغانستان به وجد آمده و مضمونی را تحت عنوان **جدي غوښتنې او هیلې** از طریق بعضی از سایت ها به نشر رسانیده و ضمن آن از مردم افغانستان و بخصوص افغانان مقیم کشور های خارجی تقاضا نموده اند تا اعلامیه صادره کمیته کلتوری ایشان را که در شهر مونشن آلمان فعالیت دارد به زبان های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی ترجمه نمایند تا ایشان آنرا از طریق خویش به آدرس مقامات جرمنی، امریکائی، انگلیس و فرانسوی گسیل دارند.

بنده، باوجود آنکه احساس پاک آقای بسمل را که از شنیدن خیر امکان تجزیه افغانستان جریحه دار شده است، تمجید مینمایم، میخواهم به ایشان یکبار دیگر بنویسم که احساس هدف آفرین است، مگر وسیله بسیار بدی برای رسیدن به هدف.

اول باید دانست که همان کشور هائیکه ایشان میخواهند به آدرس ایشان اعلامیه اتحادیه کلتوری خویش را بفرستند خود تلاش دارند تا زمینه های تجزیه افغانستان را فراهم آورند.

دوم اینکه اگر واقعاً هم کشور های غربی در جهت تجزیه افغانستان تلاش نوزند، چرا ما از مردم خویش و کشور هائیکه از تجزیه افغانستان متضرر میشوند این تقاضا را ننمائیم؟

سوم و آخر اینکه متن اعلامیه خود آتش نفاق های قومی را دامن میزند و در نتیجه ما را یک قدم به تجزیه نزدیکتر خواهد کرد، در اعلامیه آمده است:

داسي ښکاري چي زموږ د خاورې په سر له ايران "

او ځينو نورو هېوادونو سره پټې معاملې روانې دي که داسې نه وي نو ولي نړيوال په تېره بيا امريکا دايران په بربندو لاسوهنونه تنها چي سترگي پټوي بلکي لايي لاسوهنونه هڅوي چي بېلگي يې ايران ته دامريکاډ پوځي او ديپلوماتيکو کړيو له خوادافغانستان په اړه د يو نړيوال کانفرانس د گډون پرله پسي غوښتنه ده.

ولي دهرات پخواني والي انوري د شعيه مذهبو په نوم داسلام قلعه ډبرې مهمې ځمکې دايران سپاه پاسداران او په خانگري توگه هزاره وروڼو ته ورکړې دي؟

ولي ايران دڅلوروسو ميليونو ډالرو په بيه درېلگادي ډيپلولاړ د افغانستان شمالي برخو ته تر اسلام قلعه پوري را ورسوله که هدف ورڅخه نظامي، سوق الجيشي امتياز او په نهايت کې دافغانستان ټوټه کېدل نه وي نو ولي يې دافغانستان په سهيلي برخه د پټلي استقامت وړ نه ووست؟

که تر کاسه لاندې نیم کاسه شتون ونه لري نوولي د ۲۰۰۸ کال دجون میاشتي په قرار دادکي دبهرنیو چارو وزیر داکتر سپنتا داسلام قلعه دپولي په خای دافغانستان داسلامي جمهوریت پوله لیکلي ده؟
 ولي دافغانستان په درې گونو قضائیه، مقننه او اجرائیه قواکي دهبوادپالو پر خای ایران پالي بر لاسه شول؟
 ولي زمور کوچي وروڼه په سره گرمي، په خپل هېواد کي له خپلو ځمکو څخه هر کال شړل کيږي؟
 ولي دتخار په خواجه بهالدين کي زمور بېگناه پښتانه په زندان کي شپي تېروي؟
 ولي او د څه لپاره د فارسي ژبي تلویزیون لپاره گړندي گامونه پورته شول؟
 ولي او دڅه لپاره جنایتکاران د سزاورکولو په خای لا نازول کيږي؟
 ولي او دڅه لپاره دماروالي عطا ورځ په ورځ پیاوړی کيږي؟"

آیا هیچ مقامی میتواند از بخشی از ملت تقاضا نماید که در فلان گوشه ای از کشور حق توطن را ندارد؟ و آنها در صورتیکه این افراد با پرداخت پول از مجرای قانونی و بدون توسل به زور میخوانند در آنجا سکنا گیرند.
 همینکه گفته شد فلان قومی در این گوشه و یا آن گوشه حق توطن را ندارد، خود زمینه را برای تجزیه آماده نموده ایم؛ زیرا موجودیت ملت واحد را تحت سؤال قرار داده ایم. مردم و سرزمین دو عنصر عمده متشکله دولتها را تشکیل داده اند. هرگاه اقوام مختلف تحت نام مردم، در چوکات سرزمین واحد خود را تحت حاکمیت واحد قرار ندهند، چگونه میتوان از دولت و ملت که در تابعیت از دستگاہ حاکمه واحدی بنام دولت مفهوم میشود، صحبت کرد؟
 و اما در مورد عطا محمد نور والی بلخ، صرفنظر از تمام تعصبات جزبی و قومی، وجود عطا محمد برای ثبات اوضاع در صفحات شمال به همان اندازه ضروریست که حضور نیروهای ائتلاف در مناطق مرزی با پاکستان. عطا محمد با تدبیر نظامی ایکه دارد توانسته است مجموع صفحات شمال را در تابعیت از دولت مرکزی متقاعد سازد. امریکه در مقطع کنونی از اهمیت حیاتی برای جلوگیری از آنچه که اتحادیه کلتوری مونتشن به اصدار اعلامیه متوسل شده است، برخوردار است.

پاکستان با استفاده از طالبان چندین مرتبه زمینهای تجزیه افغانستان را خنثی نموده است. بعضی ها دلیل آنرا در عطش پاکستان مبنی بر تشکیل کنفدراسیون پاکستان - افغانستان جستجو مینمایند، مگر به نظر این قلم هراس از بیامد های ناگوار تجزیه افغانستان برای پاکستان است که آنکشور را حتا تا سرحد تشکیل کنفدراسیون اسلامی کشانیده است.

جمهوری پاکستان اینبار نیز به تسلیح افراد تحت بهانه مبارزه با طالبان و آنها پس از امضای آتش بس دایمی با آنها مبادرت ورزیده تا از وجود آنها، تا حد امکان برای رفع عواقب ناگوار تجزیه یکی از کشور های منطقه، به نفع خویش استفاده نماید. از جانب دیگر جمهوری اسلامی پاکستان دارای نیروی اتمیست و ایران نیز به آن نزدیک شده و هر دو کشور دارای اردوی منظم اند.

آنچه نگران کننده است، اوضاع مربوط به عراق و افغانستان است که هر دو از داشتن نیروی اتمی بی بهره و فاقد اردوی منظم اند.

بناء میتوان گفت که تجزیه یکی از کشورهای منطقه، از عراق و ترکیه تا ایران، افغانستان و هند، به نفع هیچیک از کشورهای منطقه نیست. بناء هیچ منفعتی از تجزیه افغانستان برای ایران متصور نیست. طرح تجزیه کشور های منطقه در جا های دیگری ریخته شده است.

پس آیا منتظر نشست تا دیگران آینده ما را به مذاق خویش ترسیم نمایند؟

آیا روشنفکران افغانستان توانائی مبارزه با چنین طرح های محیلانه را در خود میبینند؟

تاریخ از شکل گیری، انکشاف و اوج امپراتوریهای بزرگ جکایه ها دارد و به همینگونه از شکست و سقوط آنها. تاریخ به ما میآموزاند که انتهای هر امپراتوری اضمحلال، از همپاشی و سقوط است، همچنانیکه هیچ امپراتوری ای نتوانسته تا بر تمام کشورها حاکم شود. ولی امروزه امپراتور چهره بدل نموده است. امپراتورها دیگر اشخاص نه بلکه سرمایه هاست که روز تا روز تحت نام جهانی شدن و اقتصاد بازار آزاد ساحة تحت حاکمیت خویش را گسترش داده، بر انسان حکم میراند، و این نقش روشنفکر جوامع بشریست تا نقاب از چهره این امپراتور نامرئی برافگنده ماهیت آنرا به همه هویدا سازند.

نقش روشنفکر افغانستان در دو دوره متفاوت از هم فرق میکند :

دوره اول شامل روشنفکران قبل از هفتم ثور سال ۱۳۵۷ میشوند که عوام به آنها اعتماد نموده، چشم امید دوخته بودند تا شاید آنها افغانستان را در شاهراه ترقی و پیشرفت سوق دهند؛ ولی دیده شد که این روشنفکران پس از تحصیل در

کشورهای خارجی به وطن برگشته و هر کدام به نحوی توسط سازمانهای استخباراتی کشورهاییکه از آنجا دیپلوم اخذ نموده بودند، استخدام و همان دُهلای را در کشور عقب مانده ما به صدا در آوردند که در پیشرفته ترین کشورهای جهان نواخته میشد. آنعده روشنفکرانیکه غرض فرگیری به مصر و سایر کشورهای غربی فرستاده شده بودند، پس از بازگشت در جنب گروه های اسلامی، آنعده که به اتحاد شوروی سابق و سایر کشورهای عضو بلاک کمونیستی اعزام شده بودند، پس از بازگست در احزاب و جریانات کمونیستی و آنانیکه به اضلاع متحده و سایر کشورهای غربی رفته بودند، در چوکات جریانات دیموکراتیک به شیوه امریکائی جذب و به فعالیتهای سیاسی خویش آغاز نمودند و از جانب همان کشور ها مورد حمایه قرار گرفتند.

این دوره با براندازی حکومت تحت رهبری شهید محمد داوود به پایان رسید و با مداخله نظامی شوروی به کشور، روشنفکران حمایت و پشتیبانی عوام را از دست دادند که این وضع تا هم اکنون دوام دارد؛ زیرا عوام این حق را دارند تا مسئولیت این همه بربادی را بر دوش روشنفکر جامعه خویش بگذارند و به او منحیث بیگانه برستی که به دین و فرهنگ شان اهانت نموده نگاه کنند. رمز نفوذ طالبان و مجاهدین در مقایسه با جریانات سیاسی ایکه اکثریت اعضای آنها در کشور های خارجی تحصیل نموده اند، در همین نکته نهفته است.

هرچند طالبان با عملکرد های فوق العاده افراطی خویش، تصویری نهایت خشنی از اسلام عزیز ارائه نموده اند. مگر از اینکه جامعه افغانی اسلام را منحیث دین پذیرفته و سخت به آن ایمان دارد، میتوان با شناختی که قبلاً افغانها از اسلام دارند، این تصویر خشن را از اذهان زدود. چیزیکه هرگز نمیتوان در مورد فرهنگ ها و باورهای توریدی کرد.

روشنفکران قبل از کودتای هفت ثور توانائی آنها را داشتند تا عوام را بنا به مذاق خویش در جهتی سوق داده و آنها را اداره نمایند. حالا دیگر نه تنها عوام؛ بلکه محصلین و متعلمین نیز به روشنفکران خویش که از کشورهای خارجی دیپلوم اخذ نموده اند به دیده شک و تردید مینگرند.

بناء نقش روشنفکر در جامعه امروزی افغانستان بیش از هر وقت دیگر ضعیفتر جلوه مینماید و آنها تنها از طریق حضور در عبادتگاه ها و در تبانی با متنفذین دینی توانائی آنها خواهند داشت تا در جهت بخشیدن اجتماع در مسیری سهم بگیرند.

مجاهدین و احزاب کمونیستی تنها نیرو هایی اند که عوام و روشنفکران را در اختلاط آورده اند. هرچند نیرو های چپی با عملکرد های دین ستیزانه محبوبیت خویش را که از شعار هایی به نفع کارگران و زحمتکشانش ناشی میشد، از دست داده اند؛ مگر مجاهدین، هر چند بعضی از شاخه های آنها، با عملکردهای مدنیت ستیز محبوبیت خویش را در میان روشنفکران از دست داده اند؛ ولی با آنها بعضی از شاخه های مجاهدین تا هنوز محبوبیت خود را در میان روشنفکران و عوام حفظ نموده اند.

اختلاط دو قشر روشنفکر و عوام که تا هنوز میتوانند همدیگر خویش را تحمل نمایند، میتواند در حفظ وحدت ملی مؤثر واقع شود و بدینگونه از تجزیه احتمالی جلوگیری به عمل آید.

پایان